

# تحليل طبقاتی جامعه یا مخدوش کردن صف خلق

از انتشارات: چریکهای فدائی خلق ایران

به خاطره  
چریک فدائی خلق  
رفیق کارگر شهید نوروز قاسمی  
تقدیم می شود.

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریکهای فدائی خلق ایران  
اسفند ماه ۱۳۶۲

### چریک فدائی خلق رفیق شهید نوروز قاسمی

چریک فدائی خلق، رفیق شهید نوروز قاسمی در سال ۱۳۳۷ در روستای باديجان از توابع میاندوآب در یک خانواده زحمتکش و بی زمین بدنیا آمد. در دوران کودکی ضمن درس خواندن به کار در مزارع مشغول بود و بعداً همراه خانواده اش به شهر میاندوآب آمد و به کارگری پرداخت. او با کار در کوره پزخانه ها و کارگاه بلوک زنی، موزائیک سازی و کارخانه قند میاندوآب حداقل معاش خود و خانواده خویش را تأمین کرد و علیرغم کار طاقت فرسا شبها به تحصیل خود ادامه میداد.

در جریان مبارزات توده ها در سالهای ۵۶ و ۵۷ فعالانه شرکت کرد و تظاهرات خیابانی را سازماندهی میکرد. او بعزت محبوبیتی که در بین کارگران کسب کرده بود، یکی از پایه گذاران شورای کارگری قند میاندوآب و یکی از اعضای مخفی هیئت مؤسس کارگران بیکار بود. در همین زمان بود که رفیق در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران قرار گرفت و پس از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق ایران قاطعانه در مقابل اپورتونیستها ایستاد و فعالانه به دفاع از مواضع چریکهای فدائی خلق ایران پرداخت.

چریک فدائی خلق، رفیق نوروز بمثابة پرولتری آگاه اعتصاب کارگران کارخانه قند میاندوآب را برای دریافت حق بیمه، عیدی و ... سازمان داد. او در نطقی که در جریان این اعتصاب برای کارگران نمود اعلام کرد که "تنها این چریکهای فدائی خلقند که می توانند به تمامی مظالم حاکم پایان بخشند" و کارگران با شعار درود بر فدائی به تائید سخنان او پرداخته، دست به راهپیمائی زده و رئیس کارخانه را در اتاقی زندانی نمودند و کارخانه را مصادره کردند. هجوم پاسداران جمهوری اسلامی به کارخانه قند نتوانست اعتصاب را در هم بشکند و کارگران خواستهای خود را گرفتند. بدین ترتیب اعتصاب ۲۰ روزه کارخانه قند تأثیر بسزائی در بالا بردن آگاهی کارگران داشت. پس از آن بود که کارگران کارخانه قند میاندوآب به حمایت از کارگران بیکار میاندوآب برخاستند و با راهپیمائی و تحصن در مسجد شهر همبستگی کارگران را به نمایش گذاشتند. رفیق نوروزی در این حرکت کارگری نیز به عنوان نماینده کارگران طی سخنانی خواستهای کارگران را در ۱۶ ماده اعلام کرد. ایمان راسخ رفیق نوروز به تئوری انقلابی (مبارزه مسلحانه هم استراتژی - هم تاکتیک) و درک عمیق او از ماهیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به او امکان میداد تا در مبارزات کارگری به مثابه یک عنصر رهبری کننده شرکت کرده و این مبارزات را به سمت و سوی انقلابی هدایت کند. همین درک صحیح و شور انقلابی رفیق بود که کارگران را به او علاقمند می ساخت و به او اعتبار می بخشید.

رفیق نوروز علاوه بر آنکه مسئول هسته های کارگری و دانش آموزی در میاندوآب بود، مدتی نیز رابط هواداران میاندوآب با تشکیلات بود.

رفیق نوروزی در حین مسافرت به مهاباد برای انجام وظایف تشکیلاتی، توسط پاسدارانی که به وی مشکوک شده بودند، دستگیر شد ولی چون مزدوران نتوانستند وی را بشناسند، پس از یکماه و نیم زندانی بودن در مراغه آزاد گشت و پس از آن توسط سازمان به کردستان منتقل گردید و در دوره آموزشی رفیق شهید عباس دانش بهزادی شرکت کرد و پس از آن با نام تشکیلاتی امیر در چند عملیات نظامی از جمله مصادره تانکرهای نفت در کردستان شرکت نمود.

رفیق نوروز در حین یک مأموریت، همراه چند تن دیگر از رفقا در راه میاندوآب - مهاباد در زمستان سال ۵۹ دستگیر شد، اما مزدوران قادر نشدند کمترین اطلاعاتی از این رفقا کسب کنند، قرار بود که رفیق نوروز با چند تن از مزدوران رژیم که در کردستان به اسارت درآمده بودند معاوضه شود، اما این معاوضه مقارن با بهلاکت رسیدن بهشتی مزدور و دیگر شرکایش گردید و رژیم اعدام های سبعانه خود را شدت بخشید، بدین ترتیب رفیق نوروز قاسمی، این فرزند دلیر طبقه کارگر همراه با چریکهای فدائی خلق، رفقا بهزاد مسیحا و روح انگیز دهقانی در هشتم تیر ماه سال ۶۰ به جوخه های اعدام سپرده شدند.

زندگی کوتاه رفیق نوروز سراسر از مبارزه بود. او در همه حال با تجربه پر بار خویش، با هوشیاری و فروتنی و فداکاری به انجام وظایف مبارزاتی خود می پرداخت و حتی در مدت زمان کوتاهی که در اسارت رژیم بود، در مبارزات زندانیان سیاسی در زندان فعالانه شرکت میکرد. یادش جاودان و راهش پر رهرو باد.

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریکهای فدائی خلق ایران  
اسفند ماه سال ۱۳۶۲

# مقدمه

پس از انشعاب سال ۶۰ جزوه ای در رابطه با تحلیل جامعه ایران و قشربندیهای آن به امضای چریکهای فدائی خلق ایران "ارتش رهایی بخش خلقهای ایران" به دست ما رسید که رفقای "ارتش رهایی بخش..." آن را بطور "غیررسمی" منتشر نموده بودند. در بهار سال ۶۱ ما در رابطه با بعضی از ایده های غیر مارکسیستی مندرج در این جزوه، نقدی بر آن نوشته و برای دامن زدن به یک مبارزه ایدئولوژیک سالم، در همان زمان در اختیار رفقای "ارتش رهایی بخش..." نهادیم، رفقای "ارتش رهایی بخش..." پس از مطالعه آن، در پاسخ به ما گفتند که جزوه فوق نظر سازمانی ما نیست و نظر یکی از رفقای ماست، ولی ما در همان زمان نیز نفهمیدیم که بالاخره رفقای "ارتش رهایی بخش..." با چه قسمت هائی از جزوه منتشره خود موافق یا مخالفند؟ اما از آن جایی که رفقای "ارتش رهایی بخش..." این مقاله را در سطح جنبش پخش نموده بودند، انتظار میرفت که در تائید یا رد آن نیز موضع خود را اعلام نمایند.

اکنون دو سال از زمانی که ما نقد این جزوه را در اختیار رفقای "ارتش رهایی بخش..." قرار دادیم، میگذرد و در این مدت رفقای "ارتش رهایی بخش..." در قبال این جزوه و نقد ما بر آن سکوت اختیار کرده اند و این در حالی است که مفاهیم غیر مارکسیستی مطرح شده در این جزوه تأثیرات خود را بر جای گذاشته است. از این رو ما لازم میدانیم که نقد بر آن را که قبلاً در اختیار رفقای "ارتش رهایی بخش..." قرار داده بودیم، عیناً منتشر سازیم، چه این مقاله نظر یک فرد باشد و چه نظر تشکیلاتی "ارتش رهایی بخش..." برای ما مبارزه با مفاهیم غیر مارکسیستی این اثر مطرح است ولی شاید که با انتشار این نقد، رفقای "ارتش رهایی بخش" نیز در قبال آن موضع گرفته و همانگونه که در یکی از آثار خود نوشته اند: "اندکی شهادت انقلابی و اندک منش و شعور انقلابی" داشته و نکوشند تا "با از این شاخه به آن شاخ پریدن مواضع اپورتونیستی خود را حفظ کنند".

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

اسفند سال ۱۳۶۲

چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) در مهر ماه ۱۳۶۰ به نگارش جزوه ای پرداخته و در صدد تحلیل طبقاتی جامعه ایران و احیاناً تعیین وظایف پیشاهنگان کمونیست آن برآمده اند.

ما چریکهای فدائی خلق ایران برای خود مسئولیتی ویژه در موضع گیری در قبال انحرافات فاحش تئوریک این جزوه می بینیم، مسئولیت ویژه به این جهت که این رفقا با انشعاب از سازمان ما و با ادعای پای بندی به تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک و زیرنام چریکهای فدائی خلق دست به انتشار نظراتی زدند که با مبانی اساسی، تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک مغایرت اساسی دارد. خطوط اساسی این انحرافات را می توان در عنوان کردن تز انحرافی و بغایت ضد انقلابی وجود "آریستوکراسی کارگری" در طبقه کارگر ایران، اعمال معیار غیر مارکسیستی میزان درآمد، برای قشر بندی طبقاتی و میزان دلبستگی قشرها و طبقات به انقلاب و هم چنین کلی گوییهای بی محتوا در مورد نقش بسیج کننده و تشکل بخش مبارزه مسلحانه بدون نشان دادن شرایط و اوضاع و احوال مادی و عینی تحقق این نقش دانست.

این رفقا پس از آنکه به پاره ای از خصوصیات طبقه کارگر ایران در شرایط کنونی اشاره می کنند و مثلاً نشان میدهند که اکثریت عظیمی از افراد این طبقه منشاء دهقانی دارند و یا در کارگاههای کوچکی که کمتر از ۱۰ نفر دارند کار می کنند و یا فاقد هرگونه مهارتی می باشند و در معرض تهدید ارتش بیکاران قرار دارند، به تشخیص طبیعت مبارزات طبقه کارگر می پردازند و می نویسند که: "خصلت عمده جنبش کارگری در شرایط کنونی، خصلت اکونومیستی آن است"\* و چنانکه گوئی همه مطالب قبلی را که با آمار و ارقام راجع به شرایط مادی وجود طبقه گفته اند از یاد برده اند، یکباره برای توضیح علت وجودی این "خصلت اکونومیستی" به ابداع جالبی بنام "آریستوکراسی کارگری" دست میزنند و همه کاسه کوزه ها را بر سر او می شکنند و اتفاقاً در موردش از سخن مشخص گفتن نیز خبری نیست و نویسنده جزوه که تا اینجا با وسواس سعی میکرد در هر موردی آمار رسمی بدهد، ناگهان این شیوه پسندیده خود را ترک کرده و از اعلام هرگونه آمار و ارقامی در مورد شرایط وجودی و مادی این قشر "آریستوکراسی" خودداری میکند و تنها رقمی که در این قسمت از جزوه به چشم میخورد رقم "۱۵ هزار تومان" است که به ادعای نویسندگان جزوه، البته نه بر طبق آمار رسمی "حقوق ماهیانه آنها حتی در شرایط کنونی گاه" به آن میرسد. ولی بگذارید قبل از آنکه بیشتر برویم، برای آنکه خواننده کاملاً به چند و چون این تز نوظهور از

---

\* ما فعلاً به صحت و سقم این حکم کاری نداریم و سعی می کنیم نویسندگان جزوه را براساس احکامی که خود بنا گذاشته اند تعقیب کنیم. اگر بخواهیم نظر صحیح را در مقابل این حکم قرار دهیم باید از راهی که این رفقا رفته اند بازگردیم و راه دیگری در پیش گیریم. حال آنکه ما در حال حاضر وظیفه داریم که این رفقا را در راه خودشان تعقیب کنیم تا بن بستی را که به آن دچارند بعینه ببینند و آن گاه برایشان توضیح خواهیم داد که برای خروج از این بن بست چاره ای جز بازگشت از راه طی کرده و قدم گذاشتن در راه صحیح ندارند.

زبان ابداع کنندگان آن آشنا شود، تمام آن چه را که آنها در این مورد نوشته اند، عیناً در این جا نقل کنیم و سپس ببینیم که چگونه می توان آن را فهمید.

"خصلت عمده جنبش کارگری در شرایط کنونی، خصلت اکونومیستی آن است، بخشی از آریستوکراسی کارگران ایران حامل اندیشه های منحط رفرمیستی و رویزیونیستی و اپورتونیستی در جنبش طبقه کارگر ماست، آریستوکراسی کارگری در ایران، وقتی به عنوان یک قشر در نظر گرفته شود، دارای یک نقش ضد انقلابی و ضد کارگری در جنبش طبقه کارگر ایران است، گسترش صنایع امپریالیستی در ایران، و نحوه این گسترش یک قشر نسبتاً محدودی در میان کارگران بوجود آورده است، که از نظر شرایط زندگی با دیگر کارگران تفاوت عظیمی دارد. این قشر که بیشتر از کارگران ماهر و تکنیسین ها تشکیل می شود، نقش منفی نسبتاً مهمی در جنبش طبقه کارگر بازی میکند، حقوق ماهیانه آنها در شرایط کنونی گاه تا ۱۵ هزار تومان میرسد. بخشی از آنان یکسر در خدمت قدرت روز قرار می گیرند و آشکارا از دشمنان طبقه کارگر حمایت می کنند. بخش دیگر در موضع اپوزیسیون قرار دارند. عمدتاً همین کارگران زیر پوشش تبلیغی و ترویجی سازمانهای کمونیستی قرار میگیرند، زیرا که بعلت رفاه مادی، میزان تحصیلات و سابقه تجربی خود، بیش از کارگران دیگر فرصت مطالعه و تجمع و ارتباط گیری با محافل روشنفکری را دارا هستند. و درست بدلیل همین عوامل و پیشگامی آنها در مبارزات صنفی کارگران، معمولاً اعتماد آنان را نیز جلب نموده و دارای نفوذ معنوی شدیدی در میان آنها هستند. همین بخش از کارگران هستند که عمدتاً حامل اندیشه های منحط رفرمیستی، اپورتونیستی و رویزیونیستی در جنبش طبقه کارگر ایران (زیرنویس متن اصلی: ما در این جا از آریستوکراسی کارگری به عنوان یک قشر سخن میگوئیم، بدیهی است در میان این بخش عناصری یافت می شوند که وجدان و شرف پرولتری آنها سرمشق کارگران انقلابی می تواند قرار گیرد، عناصری که تمام هستی خود را نثار آرمانهای پرولتاریا کرده اند). می باشد و همین بخش از کارگران هستند که به صورت حلقه واسط بین سازمانهای چپ و محافل کارگری در می آیند. نتایج مثبت مبارزه اکونومیستی طبقه کارگر بیش از همه نصیب همین قشر میگردد و بهمین جهت نیز آنها همواره در مبارزه اکونومیستی پیشقدم بوده و در این زمینه دارای تجربیات زیادی هستند. این بخش از طبقه کارگر، در تغییر وضع موجود منافی ندارد، بلکه اساساً منافع او در تثبیت وضع موجود نهفته است. اخلال در تولید، هرج و مرج انقلابی، ناآرامی سیاسی، رادیکالیزه شدن جنبش کارگری، همه و همه مستقیماً منافع او را تهدید میکند و مبنائی برای کاهش نفوذ او در میان توده ها می گردد. بنابراین منافع این بخش از طبقه در جلوگیری از رشد و گسترش دامنه جنبش انقلابی کارگران می باشد، سازمان عمده این آریستوکراتهای خائن به طبقه کارگر، همان "اکثریت" خائن است. عمده این آریستوکراتها در این سازمان گرد هم جمع شده و تمام هوش و ابتکار خود را برای بازداشتن جنبش انقلابی بکار گرفته اند، یکی از مهمترین

وظایف انقلابیون کمونیست، رسوا کردن، منفرد کردن همین عناصر خائن به طبقه کارگر است.

اما رادیکالیزه کردن جنبش طبقه کارگر، از کانال مبارزه اکونومیستی امکان پذیر نیست. تجربه انقلاب ما دقیقاً به وضوح نشان داده است که اندازه نفوذ معنوی یک سازمان انقلابی در میان کارگران و حمایت مادی آنان از سازمان مفروض بستگی تام به اندازه اثر گذاری سازمان مورد نظر بر کل جنبش انقلابی دارد. تا وقتیکه سازمان به عنوان یک نیروی جدی سیاسی در جامعه شناخته نگردد، نمی تواند حتی بر جنبش اکونومیستی طبقه کارگر اثر مهمی داشته باشد و تعداد زیادی از سازمانهای موجود درون جنبش کمونیستی تصور میکنند، تنها با شرکت در مبارزه اکونومیستی طبقه کارگر و پخش اوراق افشاگرانه است که می توان طبقه کارگر را بدور پیشاهنگ انقلابی سازمان داد." (نقل از صفحات ۱۸-۱۹-۲۰ جزوه یاد شده. تأکیدات از ماست)

چنانکه ملاحظه می شود این قشر اساساً از افراد "ماهر\*" و تکنسین" تشکیل می شود، حال ببینیم زمینه اجتماعی که باعث می شود این افراد "ماهر و تکنسین" به قشر "اریستوکراسی کارگری" تبدیل شوند، چیست؟ پاسخ این جزوه این است: "گسترش صنایع امپریالیستی و نحوه این گسترش" ولی چرا "گسترش صنایع امپریالیستی" باعث پیدایش چنین قشری شده و "نحوه" گسترش چه بوده است که منجر به این نتیجه شده، مطلب اساسی است که می تواند وجود این قشر را از نظر مادی و عینی توضیح دهد؛ ولی از قضا در همین مورد هیچ چیز در این نوشته نیست. در نظر اول عکس این شرایط قابل تصور است، یعنی "گسترش صنایع امپریالیستی" در یک کشور وابسته قاعداً باید به ستمی دوگانه و استثمار مضاعف از کارگران منجر گردد و تمام تحلیلهای عینی مارکسیستها از شرایط طبقه کارگر در کشورهای وابسته همین امر را نشان داده است. ولی به چه دلیل در کشور ما "گسترش صنایع امپریالیستی" باعث ایجاد چنین عزیز دردانه هائی در دل طبقه کارگر شده است، ادعائی است کاملاً جدید که در صورت اثبات می توانست تئوری مارکسیستی را غنا بخشد، ولی متأسفانه گوئی نویسندگان جزوه متوجه ابداع و اختراع بسیار ابتکاری و بی سابقه خود نیستند که آنرا به عنوان یک امر بدیهی و پیش پا افتاده عنوان میکنند که نیازی به اثبات ندارد. نتیجه ای که از این بحث مقدماتی می گیریم چیست؟ نتیجه ای که می گیریم این است که این رفقا خود درباره علت بوجود آمدن این قشر "اریستوکراسی کارگری" هیچ نمیدانند و یا لااقل برای خواننده خود هیچ نمی گویند و فقط به کمک معیار مهارت و تکنیک و حقوقهای به نظر خودشان بالا، قشری از طبقه کارگر را مورد عتاب و خطاب

---

\* اگر این رفقا اهل آن بودند که سعی کنند، بروند حرفهای خود را به نحوی بهم بیاورند، ملاحظه میکردند که در آغاز قسمت تحلیل پرولتاریا، یکی از نواقص پرولتاریای ایران فاقد مهارت یا "بیل و کلنگی" بودن اکثر اعضاء آن است و در پایان همین قسمت عیب اقلیتی از آنها نیز ماهر و تکنسین بودن است. پس در اینجا هم عدم مهارت و هم مهارت موجب در غلطیدن طبقه به اکونومیسم می شود، چاره کار در کجاست؟



قرار میدهند که در شرایط مبهمی بوجود آمده و نقش پلیدی بازی می کند، اما این نقش چیست؟

برای اینکه این نقش را بشناسیم مطابق جزوه باید این قشر را به نوبه خود به دو قشر و یا دو "بخش" تقسیم کنیم: "بخشی از آنان یکسر در خدمت قدرت روز قرار می گیرند". تکلیف ما با این بخش روشن است و دیگر هیچ کار با او نداریم، مشکل ما با بخش دوم است، این بخش که "در موضع اپوزیسیون" قرار دارد، اولین مشکل در این مورد است که چرا این بخش هم مانند بخش اول یکسره در خدمت "قدرت روز" قرار نمی گیرد. این مشکل ماست، نه، راستی این مشکل ماست یا مشکل رفقای تحلیگرما؟ ولی این رفقا به نحوی این مشکل را حل میکنند و سرانجام نشان میدهند که این "بخش" هم بالاخره همان وظیفه را انجام میدهد. ولی آیا ببینیم این نحوه حل مشکل، خود مشکلات تازه ای بوجود نمی آورد؟ برآستی که مشکلات بسیاری وجود می آورد و به همین دلیل نیز بی اساس ترین بخش این نوشته را تشکیل میدهد، تناقض گوئی تحلیگر به اوج خود میرسد، ببینیم برای این بخش چه خصالی می شناسد: این بخش "معمولاً بصورت حلقه واسط بین سازمانهای چپ و محافظ کارگری در می آیند" و در عین حال "سازمان عمده این اریستوکراتهای خائن به طبقه کارگر همان "اکثریت" خائن است" و همچنین این بخش در "مبارزات صنفی" نقش پیشگامی" دارد و در عین حال هرگونه "اخلال در کار تولید، هرج و مرج انقلابی، ناآرامی های سیاسی، رادیکالیزه شدن جنبش کارگری همه و همه مستقیماً منافع او را تهدید می کند". اکنون برای ترجمه "اخلال در تولید" از نظر این قشر لابد باید به فرهنگ "سازمان عمده آنها یعنی اکثریت خائن رجوع کنیم تا ببینیم که حتی در نماز جماعت حاضر نشدن نوعی اخلال در تولید تلقی می شود تا چه رسد به اعتصاب، خلاصه کنیم این جماعت از یکسو رابط نیروهای چپ با طبقه کارگر و از سوی دیگر حامی "اکثریت خائن"، از یکسو پیشگام مبارزه صنفی و از سوی دیگر مخالف هرگونه اعتصاب و کم کاری، که از لوازم مبارزه صنفی است، میباشد" راستی این قشر چه خصوصیات متناقضی دارد و باز هم تازه قضیه به این جا ختم نمی شود، واقعیات روزمره کشور ما و اعدام حتی کارگران معترض که برای ابتدائی ترین حقوق خود دست به مبارزه زده اند از طرف رژیم، ظاهراً نویسندگان این تحلیل را وا میدارد که در زین نویس امتیازی به این شهداء بدهند و آنها را از گله "آریستوکراسی کارگری" جدا کنند و حماسی سرائی برای مرده ها را پوششی برای افتراء و تهمت به زنده ها قرار دهند.

این است آن چه که می توانی از این جزوه درباره "آریستوکراسی کارگری" بیاموزی، ولی آیا این اصطلاح در فرهنگ مارکسیستی وجود دارد؟ بله، ابتکار این رفقا در انشاء این اصطلاح نیست، ابتکار آنها در بکار بردن آن در اوضاع و احوالی یکسره مغایر با آن اوضاع و احوالی است که در آن لنین این اصطلاح را بکار برد، لنین در میان طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی قشری را تشخیص میدهد که در حاصل غارت امپریالیستی کشورهای تحت سلطه با سرمایه داران

کشور خود سهم شدند، این سرمایه داران بخشی از حاصل این غارت امپریالیستی را جلوی این قشر از کارگران کشور خود میریخت و آنها نیز در میان طبقه کارگر از ابقای نظام امپریالیستی دفاع میکردند، این دفاع آنها از نظام امپریالیستی نه به آن جهت بود که مزدهای گزاف میگرفتند یا چون مثلاً "ماهر و تکنیسین" بودند، خیر! دفاع آنها از نظام امپریالیستی بخاطر سهم بودن آنها در استثمار امپریالیستی بود. لنین این قشر را "آریستوکراسی کارگری" می نامید و رابطه آن را با احزاب "سوسیال امپریالیست" و "ناسیونال شوینیست" توضیح میداد. امروز این رفقا در یک کشور تحت سلطه به کارگرانی که اگر مزدهای بالا هم دریافت می کنند، به قول خودشان به خاطر مهارت و توانائی فنی آنهاست، آریستوکراسی کارگری اطلاق می کنند و وقتی که می خواهند این آریستوکراسی کارگری را توضیح دهند، بهترین و روشنفکرانه ترین قشر طبقه کارگر را که بقول خودشان "معمولاً بصورت حلقه واسطه بین سازمانهای چپ و محافظ کارگری در می آیند" به باد افترا می گیرند و به آنها انگ خیانت میزنند و برای آنکه از انتقادی که اولین خواننده این جزوه با ارائه شواهد زنده از فداکاری و از جان گذشتگی افرادی که به این صورت غیر اصولی در ردیف آریستوکراسی کارگری قرار گرفته اند خود را خلاص کنند با جملات حماسی که امروز دیگر در کشور ما به علت کثرت استعمال دولتی به ابتذال کشیده شده اند از "عناصری" از این بخش تجلیل می کنند تا هر مورد مشخص را به آن حواله کنند، بدون آنکه توضیح دهند، بنای این تجلیل و اساس آن "وجدان و شرف پرولتری" در نزد این "آریستوکراتهای کارگری" چیست. آیا این "وجدان و شرف پرولتری" از همان طریق کسب می شود که مثلاً خرده بورژواهای روشنفکر در تماس با دانش مارکسیستی و شرکت در مبارزه انقلابی پرولتاریا بدست میآورند؟ بنظر نمی رسد که چنین باشد و اگر چنین باشد اساس تز "آریستوکراسی کارگری" رفقا بکلی از هم می پاشد. اندکی از این حوزه صرفاً تئوریک خارج شویم و به نتایج عملی ناشی از آن بپردازیم، بنابه گفته این رفقا این قشر از طبقه کارگر معمولاً واسطه ارتباط "سازمانهای چپ" با طبقه کارگر هستند و همانطور که دیدیم، موجب انتقال اپورتونیسیم و روحیه اپورتونیستی به طبقه می شوند، مسلماً رفقا سازمان خودشان را در زمره "سازمانهای چپ" میدانند ولی از آنجا که به طبیعت "خیانت" کار این قشر واقفند مسلم است که از طریق این قشر با طبقه کارگر ارتباط برقرار نخواهند کرد، پس چگونه با طبقه تماس می گیرند و آن را بسیج و متشکل می کنند. ببینیم در این زمینه چه می گویند: "به نظر ما در جریان جنگ با دولت امپریالیستی است که کارگران آگاه و بیدار می شوند و سازمان مستقل خود را برپا می سازند. ما تنها با تقویت سازمان سیاسی - نظامی، گسترش جنگ انقلابی و توضیح و تشریح این پراتیک انقلابیست که می توانیم بر کل جنبش طبقه کارگر اثر بگذاریم و بتدریج در درون آن نفوذ کرده و قابلیت هدایت مبارزه همه جانبه آنها را به دست آوریم" (ص ۲۰) در این جملات که بطور کلی درستند، مسئله اصلی به سکوت برگزار شده سازمان سیاسی - نظامی ای که با دولت امپریالیستی در حال جنگ است بهر

حال از چه طریقی در طبقه کارگر نفوذ میکند و آن را اسیج و متشکل می نماید. آیا صرف بپا کردن جنگ از طرف سازمان سیاسی - نظامی برای نفوذ در طبقه و متشکل ساختن آن کافی است و یا به هر حال این سازمان سیاسی - نظامی نیز ناگزیر است از طریق "عناصری" از طبقه با طبقه تماس برقرار کند. مسئله عملی ای که تئوری باید آن را حل کند در همین جاست. اگر هزار بار هم جمله "در جریان مبارزه مسلحانه طبقه کارگر آگاهی و تشکل می یابد" را تکرار کنیم، باز وظیفه مشخص حل مسئله ارتباط گیری با طبقه برای سازمان سیاسی - نظامی در مقابل ما باقی میماند و دقیقاً حل همین مسئله است که امروز در مقابل ماست و جزوه هائی از این قبیل باید به طرح و حل مشخص آن بپردازند.

این رفقا که با طرح مسئله کلی از بحث در وظایف مشخص به این ترتیب طفره میروند، با این ادعای مبالغه آمیز سعی می کنند آن مطالب کلی را به جای مسائل مشخص به خواننده خود جایزنند که "طبقه کارگر ما در عمل نشان داده است، تنها به سازمانهائی توجه دارد که در حیات سیاسی جامعه می توانند نقش انقلابی بازی کنند" و این جمله را کسانی می نویسند که خود در همین جزوه توضیح میدهند که طبقه کارگر اسیر اکونومیسم و اسیر آریستوکراسی کارگری و از این طریق اسیر سازمانهای اپورتونیستی است. حتی بطور مشخص از تجربه شعار "نظارت بر تولید" که از طریق سازمانهای اپورتونیست بداخل طبقه کارگر برده شده سخن می گویند و نفوذ "اکثریت خائن" را در قشر آریستوکراسی کارگری و از آن طریق در طبقه کارگر ادعان می نمایند و برآستی هم اگر طبقه کارگر ایران همان خصوصیات را داشته باشد که رفقا برای آن شمردند، این ادعایشان بسیار عجیب است که طبقه ای با این خصوصیات و متفرق، کم تجربه "در عمل تنها" به سازمانهائی توجه داشته باشد که "در حیات سیاسی جامعه نقش انقلابی" بازی میکنند، اگر بخواهیم به مسئله مشخص ارتباط گیری سازمان انقلابی با طبقه کارگر بپردازیم، می بینیم که انقلابی ترین سازمانها نیز مجبورند از طریق "عناصری" از طبقه کارگر با این طبقه تماس بگیرند و اساساً وظیفه انجام چنین کاری را نیز دارند و تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک این امر را پیش بینی کرده است و حل مشکل ارتباط گیری با طبقه یکی از دلایل آغاز مبارزه مسلحانه در سال ۴۹ بود و وقتی چریکهای فدائی می گفتند که در جریان مبارزه مسلحانه طبقه کارگر آگاهی و تشکل می یابد و یا مبارزه مسلحانه زمینه بسط و گسترش مبارزات کارگری را فراهم میکند، دقیقاً بر همین وظیفه سازمان چریکهای فدائی خلق در پروسه مبارزه اش تکیه میکردند. بدون شک تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک تمام طبقه کارگر ایران را جزو نیروهای انقلاب و خلق می بیند و برخلاف نویسندگان این جزوه سطح نازل و پراکندگی مبارزه طبقه کارگر را نه بوجود قشری "آریستوکرات" و "ضد انقلاب کارگری" در میان طبقه کارگر بلکه به سلطه سیاه نیروی پلیسی سرکوب و بی اعتمادی کارگران به روشنفکران که حاصل تجربه آنها از عملکرد رهبران حزب توده بود، نسبت میداد و وقتی پیش بینی می کند که در جریان مبارزه مسلحانه طبقه

کارگر آگاهی و تشکل یافته و امکان بسط و گسترش مبارزات خود را مییابد، در عمل مثلاً\* به این معناست که مبارزه مسلحانه در جریان تکامل خویش قادر میشود که صحن کارخانه ها را بطور فیزیکی از وجود جاسوسان و خبرچینان پلیس خالی کند و امکان تماس آزادانه کارگران را در محیط کارگاه فراهم سازد و در ضمن این کار اعتماد کارگران را بیش از پیش بخود جلب نماید و بلافاصله این اعتماد جدید را با سازماندهی و شرکت در انواع مبارزات طبقه کارگر به ارتباطی ارگانیک بین این مبارزات و مبارزه مسلحانه در سطح تمام صفوف خلق تبدیل نماید، بگذارید لحظه ای تصور کنیم که مبارزه مسلحانه برای خود وظیفه خاصی در ارتباط با طبقه کارگر و تشکل و رهبری مبارزات این طبقه نبیند و بگذارید این فرض محال را هم بکنیم که مبارزه مسلحانه بدون شرکت و بدون یاری متشکل طبقه کارگر چنان بسطی یافته که در پرتو آن طبقه کارگر قادر است مبارزات خود را بسط و دامنه دهد، آیا در آن صورت این مبارزه به سطح واقعی سیاسی خویش ارتقاء می یابد؟ آیا مارکسیسم به ما نمی آموزد که آگاهی و تشکل سوسیالیستی طبقه کارگر صرفاً زائیده تجربه مبارزاتی خود طبقه نیست و طبقه کارگر در مبارزات خودبخودی خویش حداکثر تا آگاهی تردیونیونی پیشتر نمی رود و آگاهی سوسیالیستی و علم مبارزه و تشکل سیاسی باید از خارج طبقه و توسط روشنفکران انقلابی و در مورد ما توسط سازمان سیاسی - نظامی پیشاهنگ بدرون طبقه برده شود؟ آیا این سیاست صحیحی است که مبارزه مسلحانه زمینه بسط و گسترش مبارزات طبقه کارگر را فراهم کند ولی پروسه تشکل در مسیر این مبارزه را یا به جریان خودبخودی و یا به سازمانهای اپورتونیست به اصطلاح سیاسی کار واگذارد؟ بنظر میرسد که کسانی که با درک کوتاه نظرانه خود را هوادار تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک میدانستند و عملاً برای خود وظیفه ای در قبال مبارزات طبقه کارگر نمی شناختند، اکنون که می بینند حتی با فاحش ترین تحریفات و قالب پردازیها از این تئوری نیز نمی توانند توجیهی برای این تمایل عملی خود بیابند، با جعل "آریستوکراسی کارگری" در درون طبقه کارگر، با این طبقه از لحاظ تئوریک قطع رابطه می کنند. اینها حق دارند که مطابق تمایلات عملی خود تئوری پردازی کنند، ولی چریکهای فدائی نیز وظیفه دارند که بلافاصله توضیح دهند که این جعلیات هیچ گونه ارتباطی با تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک ندارند.

---

\* روی مثلاً تأکید می کنیم و همین جا تذکر میدهیم که این همه رابطه مبارزه مسلحانه با طبقه کارگر را در بر نمی گیرد و کیفیت و کمیت این رابطه بسته به تحول شرایط اشکال بسیارمتنوعی بخود می گیرد که به هیچ وجه از آغاز قابل پیش بینی نیست و یکی از مهمترین وظایف پیشاهنگ آگاه، تحلیل شرایط در جریان تحول اوضاع و اتخاذ روشهای صحیح و متناسب با هر مرحله است، رفیق مسعود در کتاب خود مخصوصاً بر این مسئله که اشکال متنوعی که مبارزه مسلحانه در جریان پیشرفت بخود می گیرد و تحول اوضاع به هیچوجه از آغاز قابل پیش بینی نیست، تأکید میکند، پس اگر کسانی از تحلیل مشخص شرایط سرباز زنند و بخواهند همواره با یک فرمول و یک شکل از مبارزه مسلحانه حرکت کنند از تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک منحرف شده اند.

قائل بودن بوجود آریستوکراسی کارگری در درون طبقه کارگر ایران و "ضدانقلابی" و "ضدکارگری" خواندن قشری از این طبقه چیزی جز مخدوش کردن صف خلق و ضدخلق نیست و عنوان شدن این تر از سوی سازمانی که خود را معتقد به مارکسیسم - لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک جلوه میدهد، خصوصاً این خطر را دارد که موجب ایجاد جو بی اعتمادی در بین روشنفکرترین عناصر طبقه کارگر نسبت به چریکهای فدائی خلق شود و بهمین دلیل ما باید در امر تبلیغات روزمره خود هوشیارانه و با پیگیری در صدد خنثی کردن آثار سوء نشر اینگونه احکام انحرافی باشیم. اگر این رفقا می خواستند با تکیه به تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک بدلائل پراکندگی مبارزات طبقه کارگر در ایران پی ببرند، میبایست بیش از هر چیز روشهایی را که سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و دولت آن برای سرکوب این مبارزات بکار میبرند مطالعه کنند و از قضا در سه سال گذشته ما شاهد روش های گوناگون این سرکوب بوده ایم: فریب کارگران، بستن کارخانه ها، حمله اوباش به کارگران، اخراج دسته جمعی کارگران، استخدام لمپن های مزدور در کارخانه ها، ایجاد گروههای ضربت در کارخانه ها، استقرار نیروی کمیته ها در کارخانه، به گلوله بستن جمعیت کارگران، انحلال تشکیلات کارگری و بالاخره دستگیری و اعدام کارگران انقلابی و حتی اعتصابی، در این زمینه انبوهی از مدارک موجود است، ولی در تحلیل این رفقا به این امور حتی اشاره هم نمی شود، در حالیکه بررسی همین سرکوب است که یکی از دلایل مبارزه مسلحانه و یکی از عوامل تعیین کننده اشکال متنوع مبارزه را بدست میدهد. این مطالعه در مرحله بعدی می توانست متوجه دلایل غیاب نیروهای انقلابی و حضور سازمانهای اپورتونیست در کارخانه ها در سه سال گذشته شود. بررسی این امر می توانست قصور چریکهای فدائی خلق را در انجام یکی از بزرگترین وظایف خود یعنی ارتباط گیری با طبقه کارگر در سه سال گذشته را نشان دهد و چراغی فرا راه آینده شود. ولی این رفقا همه مسئولیت را بدوش آریستوکراسی کارگری گذاشته و اساساً وضع موجود را طبیعی و گریز ناپذیر جلوه داده اند و از تحلیل خود درباره طبقه کارگر هیچ وظیفه ای در قبال این طبقه برای خود نتیجه نگرفته اند. مطابق این نوشته همانطور که پراکنده بودن مبارزه طبقه کارگر در حال حاضر طبیعی است، تشکل و بسط این مبارزات پس از آغاز "جنگ مسلحانه" نیز بهمان اندازه طبیعی و خودبخودی صورت می گیرد. ولی آیا واقعیات به همین سادگی است؟

بنظر ما اگر قرار باشد مبارزه مسلحانه به رهائی خلق از اسارت امپریالیسم بیانجامد، چریکهای فدائی خلق نه تنها باید در جریان این مبارزه هژمونی و برتری خود را تأمین کنند، بلکه باید این هژمونی و این رهبری در جریان تمام امور که به زندگی تمام اقشار و طبقات و خلقها و مبارزه آنها با امپریالیسم مربوط می شود، برقرار گردد. چریکهای فدائی خلق نباید هیچ حوزه ای از زندگی این خلق را خارج از حوزه فعالیتهای خود بدانند و نباید هیچ عرضه ای را برای ترکتازی

اپورتونیستها خالی بگذارند و از نظر ما برای تأمین هژمونی پرولتاریا، مخصوصاً برای طبقه کارگر باید اهمیت ویژه ای قائل شد.

\*\*\*\*\*

در بررسی قشربندی روستاهای ایران، این رفقا بوجود دهقانان تهیدست، میان حال و ثروتمند از یکسو و سرمایه داران کشاورزی از سوی دیگر قائلند. تا جائیکه به دهقانان مربوط است، معیار قشربندی مقدار زمین است که هر خانواده دهقان در اختیار دارد. دهقانان تهیدست شامل کسانی می شود که یا زمین ندارند و یا زمین آنها از ۲ هکتار بیشتر نیست. دهقانان میانه حال میان ۲ تا ۱۰ هکتار، دهقانان ثروتمند از ۱۰ تا ۵۰ هکتار.\* دهقانان تهیدست و دهقانان میان حال به ترتیب "از ثابت قدم ترین نیروهای انقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک" و "نیروهای پایدار انقلاب" محسوب شده اند،\*\* "دهقانان ثروتمند در انقلاب متزلزل و ناپایدارند" در مورد این معیار قشربندی دهقانان بر حسب مقدار زمین، توضیح میدهند که "باید توجه داشت که وسعت زمین، تنها عامل تعیین کننده قشربندی دهقانان نیست، بلکه عوامل دیگری نیز مانند تنوع تولید، حاصلخیزی خاک و ...

نیز دخالت دارند"\*\*\* (ص ۳) ولی علیرغم این توضیح قشربندی دهقانان بر اساس همان مقدار زمین ارائه میشود، دهقانان تهیدست قادر بامرار معاش خود از زمین نیستند. دهقانان میانه حال بر روی زمین خود کار می کنند و معاش خود را از این طریق تأمین می نمایند، دهقانان ثروتمند بر روی زمین کار می کنند و "در ضمن در صورت وسعت زمین\*\*\*\* برای کار بر روی آن کارگر اجیر میکنند" (ص ۴) و تقریباً همه این دسته ها برای بازتولید خود تحت استثمار ربا خواران روستا و

---

\* البته برخی از امرای ارتش "بورکراتهای کله گنده و برخی از عناصر ثروتمند بازار" که زمین های بین ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار دارند نیز در این قسمت مورد اشاره قرار میگیرند که نه از لحاظ مقدار زمین و نه از لحاظ شیوه اداره زمین خود با آن چه که دهقانان ثروتمند در این جا شناخته شده شباهتی ندارند و معلوم نیست که اساساً چرا در این قسمت مربوط به دهقانان مورد اشاره قرار گرفته اند. از نظر برخورد انقلاب نیز بین این دو دسته تفاوت اساسی وجود دارد. در حالیکه جهت گیری انقلاب نسبت به تقسیم دسته اول به شرایط مشخص زمان و مکان احاله میشود، تکلیف زمین های دسته دوم از هم اکنون روشن است و مورد مصادره قرار میگیرند.

بررسی این دو دسته کاملاً متفاوت زیر یک عنوان نشان میدهد که تحلیل گران حتی به حداقل شرایطی که برای خود قرارداد اند پایبند نیستند.

\*\* گرچه جمله ای که در مورد دهقانان تهیدست نوشته شده اندکی مؤکدتر بنظر میرسد به گمان ما از نظر مفهومی هر دو قشر بیک اندازه به انقلاب وابسته نشان داده می شوند. اگر این درک ما صحیح نیست و منظور رفقا را درست نفهمیده ایم باید با توضیحات روشنتری این سوء تفاهم را رفع کنند.

\*\*\* البته ما در نوشته این رفقا از "دخالت" این عوامل دیگر اثری نمی بینیم و حق هم همین است، براستی اگر بخواهیم اینگونه عوامل را نیز وارد معیار خود برای قشربندی بکنیم کار آنقدر پیچیده می شود که ضبط و ربط آن مشکل خواهد بود و ظاهراً این رفقا که بدخالت این عوامل نیز اذعان کرده اند، ترجیح داده اند با نادیده گرفتن دخالت این عوامل به قالب بندی حاضر و آماده تقسیم دهقانان به تهیدست و میانه حال و ثروتمند، طبق معیار وسعت زمین اکتفاء کنند.

\*\*\*\* گوئی خود نویسنده فراموش کرده است که مقدار ده تا پنجاه هکتار زمین برای این قشر تعیین شده که عبارت "در صورت وسعت زمین" را بکار میبرد. کاملاً غیر معقول بنظر میرسد که وسعت زمین بین ده تا پنجاه هکتار توسط نیروی کار یک خانواده دهقانی بدون کارگر روزمزد قابل کشت باشد.

بانکها قرار دارند. این تحلیل نشان میدهد که "روابط خرده مالکی شکل عمده روابط روستا" است (ص ۲) آن چه از این تحلیل میتوان فهمید این است که روستائیان بر روی زمین خود تولید می کنند و صرفاً از طریق رباخواری و بانکها مورد استثمار قرار می گیرند، ولی بما گفته نمیشود که این دهقانان به چه نحوی بر روی زمین خود کار می کنند و با چه ابزاری این کار را انجام میدهند. تشریح این امر برای تعیین وابستگی تولید آنها به کل سیستم بورژوازی وابسته و تعیین زنجیره هائی که این تولید را به ارابه تولید امپریالیستی می بندد، اهمیت اساسی دارد. همانطور که خود این رفقا در آغاز تحلیل مسئله دهقانی اشاره می کنند: "رفیق مسعود احمدزاده در اثر درخشان خود ... مضمون امپریالیستی اصلاحات ارضی را بیان کرد"، یعنی نشان داد که چگونه این اصلاحات ارضی روستا را به بخشی ارگانیک از نظام سرمایه داری وابسته تبدیل نمود. قصد او آن نبود که فقط نشان دهد در روستا پس از اصلاحات ارضی "روابط خرده مالکی" حاکم است و ربا خواران روستا\* و بانکها به استثمار روستائیان مشغولند. او میخواست نشان دهد و نشان داد که درهای روستاهای ایران با اصلاحات ارضی به روی رشد روابط سرمایه داری وابسته باز شد و پروسه تکامل آن روابط را حتی الامکان تعقیب نمود، وقتی عبارت کلی "روابط خرده مالکی" را صرفنظر از نحوه تولید بکار میبریم نشان میدهم که نمی خواهیم مشخصاً به بررسی پدیده ای که بررسی آن را مورد نظر قرار داده ایم بپردازیم. این خرده مالکان با چه ابزاری مشغول تولیدند؟ وجود بخش سرمایه داری تولید در کنار این خرده مالکان چه تأثیری بر این روابط تولید دارد؟ آیا تولید برای مصرف شخصی صورت می گیرد، یا برای بازار؟ مثلاً در نظام فئودالی وقتی می گوئیم اعضای یک خانواده معاش خود را از قطعه زمین خود تعیین میکنند معنای آن این است که آنها عمدتاً محصولات مورد مصرف سالانه خود را در این زمین کشت کرده و شخصاً مصرف می کنند، ولی آیا وضع دهقانان میانه حال در تحلیل این رفقا در کشور ما به این صورت است؟ آیا تولید در زمین های اینها برای بازار انجام می شود، وضع کاملاً فرق میکند و روستا را دیگر نمی توان جدا از بازار سراسری بررسی کرد، حتی در مورد آن دهقانانی که زمینشان کفاف معاششان را میدهد.

بگذارید اندکی این موضوع را بیشتر بررسی کنیم تا ببینیم چرا این رفقا نتوانسته اند از تحلیل وضع دهقانان در ایران جز نتایج کلی و مبهم در مورد انقلابی بودن دهقانان تهیدست و میانه حال و تزلزل دهقانان ثروتمند و لزوم تقسیم اراضی، "بوروکراتها" در جریان انقلاب بگیرند. ببینیم چرا این رفقا نتوانسته اند بگویند

---

\* در مورد این وامها مخصوصاً در قسمت دهقانان تهیدست آمارهائی ارائه شده که مأخذ آن ذکر نگردیده است و نشان میدهد که نقش رباخواران روستا در این میان خیلی برجسته تر از نقش بانکهاست. ضمناً هیچ اشاره ای نیز به منشاء وابستگی اینها به بانکها صورت نمی گیرد، ذکر این آمار بطور پراکنده، بدون آنکه آمار کل وامهائی که به دهقانان داده می شود، ذکر شود و در حالیکه وام روستائیان تهیدست نمی تواند مبلغ قابل ملاحظه ای را در میان کل وامهائی که به دهقانان داده می شوند، تشکیل دهد، می تواند موجب این سوء تفاهم شود که گویا یکی از عوامل مهم استثمار روستائیان در خود روستا و یا شهر بصورت رباخوار مستقل از دولت و سیستم مالی امپریالیستی می باشد.

مثلاً انقلاب چه کمکی به دهقانان تهیدست می کند که آنها از آن حمایت میکنند و از این مشخص تر ببینیم چرا این رفقا نتوانسته اند حل مسئله اساسی عملی امروز یعنی تشکیل پایگاههای مبارزه مسلحانه را در روستاها مطرح نمایند، در تحلیل طبقات قشربندیهای داخل طبقاتی باید موقعیت افراد را در روابط تولید مورد نظر قرار داد و وضعیت آنها را نسبت به ابزار تولید سنجید.

استثمار اساساً زائیده تملک خصوصی ابزار تولید است، بخشی از این ابزار تولید را وسائل کار تشکیل میدهند. برای آنکه مثلاً در مورد حتی دهقانان تهیدستی که کمتر از ۲ هکتار زمین دارند بتوانیم نحوه استثمار و شکل وابستگی را تعیین کنیم، باید ببینیم که آیا آنها که زمین یعنی بخشی از ابزار تولید را در تملک خود دارند امروز مانند دوران فئودالی ابزار کار و سایر مواد لازم برای تولید خویش را نیز در اختیار دارند. آیا در شرایط کنونی یک دهقانی که کمتر از ۲ هکتار زمین دارد می تواند مثلاً برای شخم زدن این زمین از گاو استفاده کند و آیا می تواند این گاو را خود نگهداری نماید، در بسیاری از موارد دهقانان تهیدست زمین خود را با کرایه تراکتور شخم میزنند و دلیل آنهم این است که در شرایطی که اقتصاد فئودالی بکلی از هم پاشیده است نگهداری گاو مزارعی بسیار زیادتر از کرایه تراکتور را ایجاب میکند. همین شخم زدن با تراکتور همه روابط را تغییر میدهد. مالک این تراکتور کیست؟

خرده بورژوازی مرفه روستا، شرکت تعاونی، مالک بورژوازی همسایه و یا شرکت های کشاورزی هرچه باشد، همین روستائی تهیدست با شبکه وسیعی از روابط به نظام بورژوازی وابسته متصل می شود. این وابستگی را حتی در کودی که به زمینش میدهد می توان دید، در جامعه فئودالی دهقان از کود انسانی یا حیوانی استفاده میکرد، امروز استفاده از کود شمیائی برای روستائیان امری گریز ناپذیر است و دیگر لازم نیست نشان دهیم که چگونه تهیه این کود او را اسیر دولت میکند، حتی اگر به مالکیت تنها نیز بخواهیم توجه کنیم می بینیم که "خرده مالکی" ناشی از اصلاحات ارضی نیز آنچنان خرده مالکی نیست که موجب پیدایش دهقانان آزاد شده باشد، میدانیم که زمین های اصلاحات ارضی به اقساط ۱۲ ساله از طرف دولت به دهقانان واگذار شد و دهقانان این به اصطلاح اسناد مالکیت را پس از امضاء سفته های بدهی خود به دولت دریافت میکردند، علاوه بر این در اسناد قید شده بود که صاحب زمین حق فروش آن را ندارد و پس از انقضای مدت دوازده سال نیز دولت تعیین میکرد که زمین ها به چه صورت درآمد و ظاهراً برنامه دولت آن بود که بر روی این زمین ها شرکتهای سهامی زراعی تشکیل دهد. تمام معاملاتی که بر روی زمین های مربوط به اصلاحات ارضی صورت میگرفت از نظر قانونی بی اعتبار و در دادگاهها غیر قابل پذیرش بود و در سالهای ۵۵ - ۵۲ حتی دولت به این فکر افتاد که خانه هائی را که در زمین های اصلاحات ارضی ساخته شده خراب کند زیرا از نظر قانونی این زمینها مزروعی شناخته میشدند و همچنین مقرر شد که زمین هائی که بطور غیرقانونی منتقل شده است از طرف دولت ضبط گردد که البته این تصمیمات با مقاومت شدید روستائیان



مواجه شد و با اوج گیری جنبش مردم دولت از اجرای آن منصرف شد. این است پاره ای از آن "مضمون امپریالیستی" اصلاحات ارضی، صرفاً اشاره به نقش رباخواری و استثمار بانکی بصورتی که در این جا آمده و یا مالیاتهای دولتی به هیچوجه نمی تواند عمق وابستگی را به آن صورت که مورد نظر تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک است، نشان دهد، ما دیگر این جا به این مسئله زمین های بزرگی که منحصرأ با ماشین آلات پیشرفته و نیروی کار روزمزدی کشت می شوند و پروسه تبدیل خوش نشینان روستا به کارگران کشاورزی نمی پردازیم.

آن چه را تا این جا گفته ایم در رابطه با کار انقلابی جمع بندی کنیم، چرا ما با این دقت به شرایط وابستگی اقتصاد روستائی می پردازیم، به این علت که تنها با شناخت شرایط اسارت اقتصاد روستائی است که می توان وسائل آزادی آن را تدارک دید. اگر ما در یک جامعه فئودالی بسر میبردیم کافی بود مثلاً بگوئیم که در یک پایگاه انقلابی در روستا دهقانان تهیدست از انقلاب حمایت خواهند کرد، زیرا انقلاب از زمین های فئودالی به اندازه کافی در اختیار آنها قرار میدهد و در شرایط اقتصاد طبیعی همین کفایت میکرد، پایگاه سرخ مورد حمایت توده های دهقانی قرار میگرفت ولی امروز در کشور ما چنین نیست، پایگاه سرخ در محاصره دولت به تنهایی نمی تواند شرایط تولید حتی دهقانان تهیدست و میانه حال را نیز فراهم کند و اگر به این قادر نباشد گفتن اینکه "آنها با استواری از انقلاب حمایت می کنند" گزافه گوئی توخالی است که در عمل\* باعث سرخوردگی و شکست می شود. در مناطق آزاد شده نیاز به وسائل و موادی که در خود منطقه قابل تهیه نیستند حتی برای تولید کشاورزی بشدت احساس می شود و همین امر روستائیان را در مقابل نیزوهای انقلابی به احتیاط وا میدارد. تازه وضع کردستان استثنائی است تولید مکانیزه در کردستان کمتر از هر جای دیگر رشد کرده است و تولید طبیعی از همه جا قوی تر است. منطقه باعراق و مخصوصاً کردستان عراق هم مرز است و تا حدی می تواند نیازهای خود را از آن جا تأمین کند این وضع در منطقه ای مانند شمال پیچیده تر و دشوارتر است، به هیچوجه مسئله بر سر این نیست که مشکل قابل حل نیست ولی برای اینکه قادر باشیم مشکل را حل کنیم باید آنرا برای خود طرح نماییم. امروز مسلماً می توان و باید در مناطقی از شمال که شرایط طبیعی و اجتماعی اجازه میدهد پایگاههایی برای هسته های چریکی تهیه کرد ولی مسئله ایجاد منطقه آزاد شده مسئله دیگری است که لازمه حل آن و یا جایگزینی آن با تاکتیک دیگری محتاج به تحلیل دقیق تر و پراتیک انقلابی بیشتر است. با تعیین معیار زمین به تنهایی نمی توان به قشر بندیهای روستا دست یافت.

---

\* درک ایده آلیستی این رفقا از برخورد دهقانان با انقلاب از جمع بندی هائی که از فعالیت شوراهای دهقانی ترکمن صحرا بدست میدهند بخوبی آشکار است. آنها می نویسند: "دهقانان مبارز، داوطلبانه عضویت شوراها را قبول کردند و زمینهای خود را در اختیار شورا گذاشتند، بدون آنکه هنوز معلوم باشد نحوه تقسیم درآمد حاصل از کشت و کار چگونه انجام می پذیرد و این به سبب اعتمادی بود که در ابتدا به رهبران خود نمودند." (ص ۱۳- تأکید از ماست).

قطعات زمین در روستا را باید در ارتباط با نحوه برداشت آنها و ابزار کاری که برای بهره برداری بکار میرود مشخص کرد.

این رفقا گمان میکنند که دهقانان ترکمن صحرا به این دلیل زمین های خود را "دوطلبانه" در اختیار شوراها گذاشتند که به رهبران خود اعتماد داشتند. آنها نمی بینند که دلیل این اعتماد دهقانان به رهبرانشان صرفاً آن بود که این رهبران تولید را به دست گرفته، کود و بذر و تراکتور تهیه میکردند. امری که از عهده تک تک دهقانان در آن شرایط بحرانی بر نمی آمد و اگر بیش از آنکه تکلیف "نحوه تقسیم درآمد" معلوم شود به این کار مبادرت کردند نه از شدت اعتماد بلکه از درک این ضرورت ساده بود که گمان میکردند ابتدا باید به تولید دست زد تا درآمدی حاصل شود و سپس بر سر توزیع درآمد آن چانه زد. اینگونه باید از تجربه دهقانان ترکمن صحرا درس گرفت و نیروهای انقلابی باید در نظر داشته باشند که با شعارهای انقلابی به تنهایی نمی توان توده ها را در جهت انقلاب بسیج کرد. بهترین راه بسیج توده های دهقانی در جهت انقلاب آن است که در کار تولید به آنها کمک شود. وسائل لازم از زمین و بذر و کود و ماشین آلات حتی الامکان برایشان فراهم شود و موفقیت تجربه شوراهای ترکمن صحرا در این بود که مبتکرین آنها به این ضرورت پی بردند و دیدیم که همین امر چه زمینه مناسبی برای سازماندهی مسلح توده های دهقانی و گسترش هرچه بیشتر مبارزه مسلحانه فراهم نمود.

این معیارها ما را وادار میکند که در هر منطقه مشخص دست به تحلیل مشخص از قشربندی دهقانان بزنیم. تقسیم دهقانان به تهیدست، میانه حال و ثروتمند ممکن است در همه جا صادق باشد ولی مشکلی را حل نمی کند. تولید مکانیزه در یک قطعه زمین ده هکتاری روابطی ایجاد می کند که با تولید اعضای یک خانواده به شکل طبیعی در ده هکتار زمین دیگر کاملاً متفاوت است و این وضعیت و تنوع زیاد نحوه تولید در بخش کشاورزی ایران یکی از دشواریهای شناخت مسئله دهقانی است در ایران، ما نمی توانیم بگوئیم در ایران دهقانان به سه قشر تقسیم می شوند، مگر آنکه بخواهیم مانند این رفقا مطالبی بگوئیم که هیچ ارزش عملی نداشته باشد در حالیکه وقتی رفیق مائو در چین فنودالی می گفت در چین دهقانان به سه قشر تقسیم می شوند، حرف مشخص زده بود، چرا چنین است؟ زیرا چین جامعه ای فنودالی و ایران جامعه ای است تحت سلطه بورژوازی وابسته که به تازگی روابط فنودالی در روستاهای آن کاملاً از هم پاشیده و بخش کشاورزی بطور ارگانیک در رابطه با اقتصاد بورژوازی وابسته قرار گرفته بدون آنکه تولید سرمایه داری بطور کامل در روستا مستقر شده باشد. این وضعیت آن چنان تنوعی در روستاهای ما ایجاد کرده که در هر منطقه باید به تحلیل قشربندی دهقانان بطور مشخص در آن منطقه پرداخت.

مسئله بر سر این نیست که در تعیین قشربندی دهقانان نباید به مقدار زمین آنها توجه کرد بلکه این قطعات زمین را باید در چارچوبه روابط تولیدی حاکم بر

اقتصاد جامعه در نظر گرفت. تنها چنین تحلیلی است که می تواند زمینه تئوریک مسئله دهقانان را در انقلاب ایران فراهم کند و بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق از همان آغاز فعالیت مبارزاتی خود به همین شیوه در صدد شناخت ساخت طبقاتی و قشربندیهای روستاهای ایران برآمدند و باید دانست که بعلت شرایط گذاری روابط تولیدی در روستاهای ایران تحلیلهای روستائی باید مرتباً با داده های جدید تصحیح و تکمیل شوند، ولی ببینیم آیا این رفقا متوجه لزوم چنین تحلیلی نبوده اند. در پایان بخش تحلیل دهقانی اذعان میکنند که "برای تشخیص قشربندی دهقانان و فهم موقعیت اجتماعی آنها و رابطه آنها با انقلاب تنها نباید به وسعت زمین آنان نگاه کرد، بلکه عمدتاً باید رابطه آنها را با سرمایه مورد ارزیابی قرارداد. آنگاه بازتاب آن را در مالکیت زمین تشخیص داد و این مهمترین نکته است که باید بخاطر داشت. (ص ۷ پلی کپی - تکیه روی کلمات از ماست)

ولی او این "مهمترین" نکته را که باید در تشخیص قشربندی دهقانان بخاطر داشت خود در هنگام تحلیل از خاطر میبرد و فقط در پایان تحلیل به خواننده خود توصیه میکند که آنرا به خاطر داشته باشند. وقتی او این نکته را تذکر میدهد که کار خود را به پایان رسانده است هرچند که رعایت همین امر از نظر خودش برای این قشربندی عمده و مهم بوده است.

ما در این جزوه مخصوصاً به دو موضع برخورد کردیم: اریستوکراسی کارگری و قشربندی دهقانان از آن جهت که در این دو موضوع این رفقا به تحریف فاحش در تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک دست زده اند و برندگی انقلابی آن را نفی کرده اند وگرنه مسائل بسیار دیگری در ارتباط با این جزوه قابل طرح بود. میشد نشان داد که این جزوه فراموش کرده است که تحلیل طبقاتی جامعه ایران بدون در نظر داشتن تضاد اصلی یعنی تضاد خلق و امپریالیزم هیچ مشابهتی با کار چریکهای فدائی خلق ندارد. میشد نشان داد که این جزوه نسبت به خلق کرد نیز با همان تفرعن و تکبر روشنفکرانه ای صحبت نموده که با طبقه کارگر برخورد کرده است. میشد نشان داد آنچه در مورد خرده بورژوازی شهری در این جزوه آمده است جز یک ساده گوئی بی محتوی در این خصوص که این خرده بورژوازی به سه قسمت پائینی، وسطی و بالائی تقسیم میشود، چیز دیگری نیست و آشفتگی فکر تا به آنجا رسیده که در این قشربندی که معیار آن میزان درآمد است مثلاً کارمندان جزء که بهرحال حقوق و مستمری معینی دارند با فروشنندگان دوره گرد که هیچ ممر معاش ثابتی ندارند و در شرایط کنونی شغلشان بشدت در معرض خطر قرار دارد در یک ردیف آمده اند و موضعشان نسبت به انقلاب یکسان تصور شده است. میشد نشان داد که این رفقا نه تنها نحوه ارتباط گیری مبارزه مسلحانه با طبقه کارگر را توضیح نداده اند بلکه حتی یک کلمه هم درباره کشاندن دهقانان به مبارزه مسلحانه سخن نگفته اند و اگر بنیانگذاران سازمان در سال ۴۹ با شجاعت کامل گفته اند امروز مبارزه مسلحانه را اساساً روشنفکران انقلابی انجام میدهند، اینها در شرایط کنونی حتی به طرح این مسئله نمی پردازند که چه کسی باید مبارزه مسلحانه را شروع کند و فقط آدرس و نشانی

محل مبارزه را میدهند. بله، همه اینها را میشد نشان داد ولی طرح این مسائل صرفاً در پاسخگویی به این جزوه در چارچوبه تنگی که این رفقا برای این مسائل تهیه کرده اند فاقد محتوای یک مبارزه ایدئولوژیک واقعی است و هر کدام از این مسائل به جای خود و با دامنه خاص خود باید مورد بررسی و اساس عمل قرار گیرد.

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریکهای فدائی خلق ایران  
فروردین ماه ۶۱